



8 جون 2017

داکتر سيد عبدالله کاظم

شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال 1357ش (از 24 تا 28 اپریل 1978م)

ادامه بخش دوازدهم و آخر

نگاه مختصر به شخصیت، افکار، اداره و طرز زندگی محمد داؤد

نظر استاد عبدالرحمن پژواک:

استاد پژواک یک شخصیت ملی و بین المللی افغان یکی از معتمدترین مشاورین شهید محمد داؤد در امور سیاست خارجی بود و او کسی است که کمتر به توصیف اشخاص بزرگ زبان کشوده، اما در مورد شخصیت محمد داؤد می گوید: «قبل از اینکه من به شهید داؤد خان ارتباط داشته باشم که چگونه شخصیت است، از زبان مردم شنیده بودم که وی عصبی مزاج، خودخواه و خودرأی است. روزی برای اجرای کاری با ایشان ملاقات نمودم. هنگام ملاقات و صحبت های کاری او را برخلاف تصورات قبلی خود یافتیم یعنی آدم خیلی مؤدب، باحوصله و آگاه از اوضاع و احوال کشور و یک صحبت کننده با منطق و انعطاف پذیر در استدلال های منطقی بودند. برایم گفتند که ازین دیدار با شما و صحبت های علمی و منطقی شما ممنونم، اگر در کنفرانس های بین المللی در وقت ترجمه در بیانیه های من نواقص می بینید، خیلی خوش میشوم با جرأت آنرا اصلاح و برایم خاطر نشان سازید. ازین به بعد میتوانید بدون کار رسمی مرا ببینید که باهم ملاقات داشته باشیم. او همچنان مرا به حیث نماینده مخصوص خویش در کنفرانس های معتبر بین المللی می فرستادند. باید صادقانه اعتراف نمایم که در تاریخ و عمرم چنین شخصیت ملی و مهربان به مردم را بعد از وزیراکبرخان سراغ ندارم.» (برگرفته از رساله "دوران طلایی پنج ساله جمهوریت"، به اهتمام عبدالله نوابی، کابل، 2015، صفحه 3)

نظر عبدالصمد غوث:

صمد غوث یکی از دیپلمات های ورزیده افغانستان بود که در دوره جمهوری محمد داؤد نخست به حیث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و بعداً به مقام معین سیاسی آن وزارت ارتقا کرد. او در امور سیاست خارجی یکی از شخصیت های معتمد رئیس جمهور محمد داؤد بود و در اغلب سفرهای رسمی رئیس جمهور را همراهی میکرد. او کتاب "سقوط افغانستان - بیان یک شاهد عینی" حینیکه به ایالات متحده امریکا به حیث مهاجر اقامت داشت، به زبان انگلیسی نوشت و ترجمه دری آن بوسیله پوهندوی محمد یونس طغیان در سال 200 به چاپ رسید. صمد غوث در پایان کتاب مبحثی دارد تحت عنوان "سخنهای آخر" (صفحه 272 تا 277). دریک قسمت این مبحث صمد غوث

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

درباره شخصیت محمد داؤد "آنگونه که او بود" شرحی مبسوط و مطالبی قرین با واقعیت ها را نگاشته است که ذیلاً نکات عمده آنرا اقتباس میدارم:

او می نویسد: «در مورد محمد داؤد نظریات مختلف است. اگر از یکطرف برخی از سیاسیون در مورد حکومت مطلق العنان او سخت اعتراض دارند و آنرا مانعی در راه پیشرفت جمهوری افغانستان می شمارند، ازجانب دیگر درباره وطندوستی او و اخلاص او در زمینه پیشرفت ملت افغان هیچ اختلافی وجود ندارد. مردم برای همیشه از طریقه حکومت کردن او خوش نبودند و گاهی هم اتهام خودستایی و غرور بر او وارد شده است. محمد داؤد در زندگی اجتماعی اصراف و خیانت را نمی پذیرفت. او کارکنان سخت کوش و خسته گی ناپذیر را میخواست، زیرا که از دوستان خود هم همین توقع را داشت. او حرف دیگران را می شنید، مگر فیصله خود را میکرد. از فیصله خود به بسیار مشکل دست برمیداشت. مگر چنان پیش می آمد که با مشوره های دیگران محمد داؤد فیصله های ابتدائی خویش را ترمیم می نمود. او به آسانی برای کسی صلاحیت نمی داد. آن خاصیت برای خانواده دیرینه افغان نو نبود. او مجبور بود که مرکزیت نهائی امور حکومت را در اختیار داشته باشد. مگر این روش او با آنچه که او میخواست و با تحکیم بیروکراسی عصری همسوئی نداشت.»

صمد غوث علاوه میکند که: «محمد داؤد نظر خویش را درباره افراد به مشکل تغییر میداد. از دوستان وفادار خوشش می آمد. اگر کسی را از نظر می انداخت، بهر ترتیبی که بود هیچ نیروی نمی توانست نظر او را تغییر بدهد. او در فهم و درک مسائل قابل ستایش بود. از تاریخ افغانستان خوب آگاهی داشت. دل نرم داشت. درباره اشخاص غریب و ستمدیده اخلاصمند و دلسوز بود. آنگاه که آرام و سرحال می بود، محمد داؤد از زیر دل می خندید. او مطلق العنان ترشروی بود که ظاهراً معلوم می شد. مگر یقیناً وقتیکه کسی با او می نشست و صحبت میکرد، با او انس میگرفت.»

به نظر صمد غوث، محمد داؤد: «در نتیجه سالها مطالعه محتاطانه در مورد جنبش دست چپی ها به این نتیجه رسیده بود که آنها وفادار به کشور نیستند. تمایلات کهنه ملی او با تمایلات انترناسیونالیستی کمونیست ها مخالف بود. او با چند تن از افسران چپی که در کودتا با او کمک کرده بودند، روابط دوستانه داشت، مگر نمی پذیرفت که کمونیست ها افراد وطندوست اند، همانطوریکه در وفاداری دست راستی ها شک داشت، آنها را نیز نمی پذیرفت.»

صمد غوث به نظر بود که: «داؤد مرد با انضباط بود. از بی دسپلینی و خودسری خوشش نمی آمد. او اکثراً از فضای ناخوش آیند دوران شاهی (دوره مشروطیت) یاد میکرد و می گفت که وکلا بسیار کارهای بی مسئولیت را انجام میدادند که اعتبار نظام و فعالیت حکومت را زیان میرساندند. یقیناً او خواستار چنان نظامی بود که در آن پراگندگی و خودخواهی جای نمیداشت. او میخواست که همه بدانند که جمهوریت و خودخواهی یک قسم و یک چیز نیست.»

«محمد داؤد دموکراسی را یک امانت مقدس می شمرد و مردم را نگهبان آن و آن در صورتی شگوفان میشد که مردم از ارزش های آن آگاهی یابند و همان گونه عمل نمایند. به گمان او در افغانستان به خاطر رسیدن به هدف دموکراسی بعضی شرایط باید آماده شود و به فکر او وقتیکه بیسواد می شود، انکشاف اقتصادی طبق مراد در یک سطح لازمی برسد، فضای مناسب دموکراسی آماده میشود. بعد این کار مردم است که بگذارند دموکراسی ریشه بگیرد و نمو کند.»

«محمد داؤد خان در افغانستان طرفدار یک سوسیالیزم میانه رو بود که به ارزشهای عنعنوی افغانی پایبند باشد و مانند آن نظامهای مترقی اقتصاد به نفع همه پدید آید. محمد داؤد با قضاوت از اجراءات

د پانو شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

گذشته و با به میان آمدن حالات مناسب، مانند بهبود روابط با پاکستان و کمک گرفتن از منابع کشورهای اسلامی و عربی با در نظر داشت وضعیت های نو پیش آمده، میتوانست اگر برای او فرصتی داده می شد، افغانستان را در راه پیشرفت اقتصادی، اجتماعی رهنمونی کند. هیمنطور موقف محمد داؤد در امور خارجی با آرزوها و آرمانهای مردم افغانستان مطابقت داشت. اگر برای او فرصت داده میشد، خط مشی او یقیناً تشخص اسلامی و بیطرفی افغانستان را برانزده می ساخت.

محمد داؤد بیطرفی را به حیث یک محافظ در افغانستان می شمارد و می نویسد: «به فکر محمد داؤد بیطرفی محافظی برای بقای افغانستان بود. به هر حال مفکوره بیطرفی او با روسها فرق داشت. محمد داؤد به آن اصولی سخت پابند بود که در 1962 در بلغاریا تصویب شده بود، نه آنگونه که روسها صرف آنکشور را بیطرف می شمردند که در امور خارجی خط مسکو را پذیرفته و اعلان میکردند که اتحاد شوروی دوست طبعی کشورهای غیرمنسلک است... محمد داؤد پذیرفته بود که لازم است یک مقدار مراعات خاطر شوروی را نگهداشت. مگر در آنطرف مفکوره بیطرفی و استقلال افغانستان به مزاج شوروی ها برابر نبود. محمد داؤد گمان میکرد که شوروی ها درباره سودمندی خط مشی بیطرفی افغانستان آگاه هستند. بدبختانه که چنین نبود.»

صمد غوث در آخر به این نکته بسیار مهم اشاره میکند و می نگارد که: «با شهید شدن محمد داؤد یک دوره و یک طرز العمل کاملی از زندگی ختم شد تلاش و تقلا دو صد ساله زمامداران افغانستان برای اطمینان بخشیدن به بقای کشور و ملت شان پایان یافت و با آن یکجا استقلال کشور نیز اهمیت حایل بودن کشور هندوکش نخست در میان دو امپراطوری و بعد در بین دو مفکوره و در میان رسم و رواجهای زندگی ناگهان فرو ریخت. در نتیجه آن نه تنها مشکلات زیادی را نصیب مردم افغانستان ساخت، بلکه یک دنیای خطرناک دیگری را هم به میان آورد.»

روایتی از داکتر عبدالرحیم نوین:

پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور دولت جمهوری، وقتی در حوالی بعد از ظهر روز 7 ثور با دیگر اعضای کابینه در ارگ ریاست جمهوری حضور داشت، چنین روایت میکند: «در لحظاتی که غرش جت های جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می پیچید، در حضور رهبر (محمد داؤد) و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار میکرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرائی فوراً اعدام شوند، زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است. اگر آنها نجات یابند، فجایع غیرقابل تصور به وقوع می پیوندند و نجات از آن ناممکن خواهد بود. اما سردار [محمد داؤد] با عصبانیت فرمود: "چنین تصمیم عجولانه و غیر مسئولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان، بلکه در مقابل جهانیان جنایتکار می نمایاند. از سوی دیگر از چند نفر وطن فروش و نوکر بیگانه، شخصیت های بزرگ سیاسی می سازد". وزیر داخله از اتاق برآمد. چند دقیقه بعد من [داکتر نوین] نیز نظر به ضرورت از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تلفونی صحبت میکند. از آواز بلندش دانسته می شد که عصبانی بود. او می گفت: "در این لحظه از سردار امر گرفتن مشکل و حتی ناممکن است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیث امر ثبت کن. همین که بیایم برایت سند تحریری میدهم."؛ بعد از مکث مختصر، نمودم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم!" و گوشی را با عصبانیت گذاشت.»

طوری که بارها شنیده شده است، بعضی ها بنا بر حسادت ها، عقده ها و بعضی مؤلفه های دیگر محمد داؤد را با بی حرمتی بنام "دیکتاتور، ظالم، خود رأی، خود خواه، نادان و... حتی دیوانه" خطاب کرده اند. روایت مستند فوق الذکر ثابت می سازد، کسی که در لحظات بین مرگ و زندگی به چنین تصمیمی مردانه مبادرت می ورزد و از کشتن دشمنان خود و خاک و مردم با چنان تحمل و بردباری اجتناب میکند، مسلم است که او برعکس نظر بعضی ها، دارای شخصیت رؤف، واقع بین، با تحمل و با تفاهم ملی و مردمی بوده و در عین زمان متانت یک رهبر واقعی کشور را داشته که در راه خدمت به مردم و وطن از هیچ چیز در طول زندگی خود دریغ نکرده است. محمد داؤد حاضر شد مردانه جان دهد و اما خود و کشور را به دشمن تسلیم نکرد. او تا پای مرگ در موقفش استوار ماند و تا آخرین مرحله زندگی به خود فکر نکرد و به خانواده خود و وزرای خود گفت که شما بروید و خود را نجات دهید، ولی من در اینجا می مانم و امر داد که برای جلوگیری از قتل جوانان مدافع گارد، بیرق سفید را بلند کنند و به همه آنها که تا دم صبحگاه خونین در خدمت نظام صادقانه جنگیده بودند، اجازه داد خود را تسلیم کنند تا از ریختن خون شان جلوگیری شود. همین شهامت کافیسست که او بیک رادمرد تاریخ معاصر وطن مبدل شود و افتخار اولین شهید واقعی جهاد اخیر مردم افغانستان را حاصل کند. اینست فرق بین آن ملحدان بعدی و این شهید راه حق؛ روح همه شهداء شاد و یاد شان برای همیشه گرامی بادا.

"انفلاق" ثور - سرآغاز مصیبت ها: چه بودیم و چه شدیم!

روز 7 ثور سال 1357 (27 اپریل 1978) در افغانستان یک روز سیاه و مصیبت بار است. این حادثه که در واقع به هدایت و زمینه سازی مقامات شوروی عملی گردید، یک نقطه انعطاف و سرآغاز یک مصیبت نافرجام در تاریخ معاصر کشور محسوب میشود که از آن به بعد تا امروز و شاید تا سالهای دراز تأثیرات منفی و حزن آور آن از صفحه حیات مردم مظلوم ما محو نگردد. به منظور وضاحت موضوع قبل از همه توجه را به جواب این سوال معطوف میدارم که آیا این حادثه به زعم گردانندگان آن یک "انقلاب" بود و یا در واقع یک "انفلاق"؟؟

البته این رویداد که موجب انقراض یک حکومت مرکزی مسلط در کشور شد و نظم اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، اداری و فرهنگی را از هم پاشید، فضای صلح و امنیت همیشگی را مختل و کشور را به میدان خون و آتش مبدل ساخت و در نهایت به منظر با صفای افغانستان یک قیافه عبوس مملو از وحشت و دهشت داد، لذا جواب سوال فوق با استناد بررسی مقایسوی ذیل یک "انفلاق" بود، نه "انقلاب"! نگاهی به اوضاع عمومی کشور قبل از کودتای ثور و بعد از آن حقیقت این "انفلاق" را واضح میسازد:

افغانستان قبل از "انفلاق" ثور:

افغانستان کشور عنعنوی نادار متکی بر اصول ملی و اسلامی و همچنان استوار بر پایه های عمیق اجتماعی و مصنوعیت جمعی بود، بآنکه از نظر مادی در جمله کشورهای نادارتر جهان محسوب میشد، ولی از نظر معنوی غنای سرشار داشت. با وجود فقر نسبی شیرازه فامیل و حیات اجتماعی طوری تکامل کرده بود که در آن هیچگاه از بی لباسی عریان گشتن، از گرسنگی مردن، از بی سرپناهی آواره شدن مثل بعضی کشورهای دیگر مطرح نبود.

از نظر سیاسی افغانستان یک کشور مستقل و از لحاظ مسئولیت و امنیت ملی مشکل نداشت. حیات جمعی و فردی در پناه استقرار سیاسی و سلطه حکومت مرکزی بدون تخریش و اصطکاک پیش میرفت. از نظر زراعتی با وجودیکه زندگی روستائی با وسایل و شیوه های بسیار ابتدائی عیار بود، اما لقمه نان برای همه به آسانی بدست می آمد. از نظر مواصلات مردم همه بطور آزاد و بدون قید و هراس از پشته های پلوان تا جاده های اسفلت، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب، با استفاده از حیوان باربردار تا موتر و از کراچی دستی تا طیاره در شب و روز در حرکت بودند. ترک دیار و مهاجرت به سرزمین های بیگانه درمخیله هیچکس خطور نمیکرد. تقوا و عبادت، خداپرستی و دیانت و احترام به رسم کهن جزء اساسی حیات فردی و خانوادگی را می ساخت. تعلیم و تربیه چه در چاردیوار مساجد و چه در محوطه مکاتب و موسسات تعلیمات عالی نقش خود را کم یا زیاد، سالم یا ناقص در راه تعمیم سواد و دانش عالی مسلکی بازی میکرد و مکاتب به روی همه دراقصی نقاط کشور باز بود. اگر چه حیات شهری هر روز از حیات روستائی فاصله میگرفت، ولی این پروسه به حیث یک جریان تکاملی پنداشته شده، بدون برخورد و اصطکاک پیش میرفت که از آن میتوان به سهولت، تفاهم عمومی را درقبال تجدد و احترام به آزادیهای فردی استنباط کرد. ناراحتی های روانی و عصبی کمتر دیده میشد. معلولیت و معیوبیت جز در اثر حوادث طبیعی و یا حالات غیرمترقب، به ندرت به نظر میرسید. حیات روزمره باقلت مواد و رکود مواجه نبود، صادرات و واردات به شکل معمول ادامه داشت و تجارت داخلی مطابق شرایط اقتصادی زمان پیش میرفت. صعود قیمتها و سطح عاید دریک تناسب نسبتاً قابل قبول تحول میکرد. قوای عسکری و پولیس، امنیت سرتاسری را در کشور حفظ نموده و امور ادارات حکومتی با کندی و بعضی نواقص، اما بطور منظم جریان داشت معاش مامورین همیشه سروقت پرداخته می شد. خلاصه با وجود کمبودها و خلاها، همه چرخهای زندگی بطور آرام و بدون برخورد در مسیر عادی در حرکت بودند و مردم با خاطر آسوده و بدون ترس از فردا به زندگی یومیه خود ادامه میدادند.

افغانستان بعد از "انفلاق" ثور:

1 - از نظر سیاسی:

رژیم انفلاق زای ثور به زمینه سازیها در راه تهاجم قوای سرخ شوروی استقلال سیاسی کشور، این گرامی ترین و پرافتخارترین عنصر حیات ملی ما را که بخون بهای اجداد ما حاصل شده بود، یکدم برباد داد و کلید کشور را بست قوای متجاوز سپرد تا در پناه آن خود را بر صریر قدرت نگهدارد. با اینکار امنیت و مسئولیت ملی و تمامیت ارضی معروض به خطر شد، شیرازه حکومت مرکزی از هم پاشید و فساد اداری به اوج خود رسید. تمام قدرت در وجود حزب نام نهاد متمرکز شد و حزبها از خود مختاری کامل بهره مند گردیدند. ایدئولوژی بیگانه و الحادی در چوکات دساتیر خشک حزبی جای ارزش های ملی و اسلامی را گرفت. هرکسیکه شامل حزب نبود، محروم از همه حقوق سیاسی و حتی طبیعی گردید و کسیکه ستایش گر شوروی و نظامش نبود، جایش در زندان و هرکی با اصول بیگانه مخالفت میکرد، جایش در چوبه دار بود. مشاوران روسی همه غیرمستقیم و حتی مستقیم در راس ادارات و مقامات تصمیماتی و اجراییوی کشور قرار گرفتند و ارتش شوروی حاکم مطلق بر حیات یومیه مردم گردید؛ هرکی را می کشتند و یا می بستند و هرکی را تاراج میکردند، در برابر آن تاب مقاومت و دفاع فردی و حقوقی وجود نداشت، چون نمیشد با گلوله هم کلام شد.

د پانو شمیره: له 5 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

دستگاه حکومت برای سرکوبی مخالفان و قیامهای مردمی بیک دستگاه مطلق ملیتاریستی میدل و مقررات نظامی نافذ بود. بهراندازه که آشتی ناپذیری ملت با حکومت بیشتر عیان می شد، بهمان اندازه فشار، تهدید، ظلم و قتل توسط رژیم افزایش می یافت. لذا دیری از انفلاق نگذشته بود که زندانها پراز مردم شجاع و پرمایه شدند، آنها مکاتب را بستند و آنها را به زندانها تبدیل کردند. کار بجای کشید که دیگر زندان و زندانی شدن مطرح نبود، چون شهر و ده همه بشکل یک زندان وسیع و بدون حصار درآمدند. اصول مجازات از اصل "بگیر و ببند" به اصل "بگیر و بکش" تغییر کرد، آن هم نه کشتن انفرادی، بلکه کشتار دسته جمعی و زنده بگورکردن، چون می گفتند که انسان ضد رژیم ارزش حتی یک گلوله را ندارد که با آن کشته شود، لذا باید او را زنده بگورکرد.



2 - از نظر بشری:

انعکاس منفی اوضاع سیاسی را میتوان درساحه بشری به وضاحت مشاهده کرد که با ازبین بردن صدها هزار جوان و انسان با دانش، آنچه را افغانستان ازقوای بشری و مسلکی در مدت چند دهه با مشقت تمام پرورده بود، فقط در عرصه چند سال از دست داد. این تلفات بزرگترین ضایعه درتاریخ کشور محسوب میشود که نمیتوان آنها درطول چندین دهه جبران کرد.

با این وضع مردم شهر و ده از ترس جان و هم به منظور جهاد فرار را برقرار ترجیح دادند، نخست بشکل انفرادی و بعد بصورت دسته جمعی و گروپی به مهاجرت در داخل و خارج کشور پرداختند. این حرکت از قشرهای شهری آغاز و به سرعت به قشرهای روستائی گسترش پیدا کرد. پالیسی رژیم نیز طوری بود که علناً می گفتند: فقط یک میلیون برای ما کافی است. دیگران بدرد ما نمیخورند یا باید کشته شوند یا اینکه زمینه فرار و مهاجرت شان مساعد گردد، چون میدانستند که ملت را نمیتوان با قبول الحاد و اطاعت به ایدئولوژی بیگانه درقید نگهداشت.

مهاجرت به خارج مخصوصاً به کشورهای اروپائی و امریکا زخم دیگر نیست که کودتاچیان ثوردساحه بشری برپیکر ناتوان افغانستان وارد کردند والتیام این زخم کار ساده نیست، زیرا به هر اندازه که مدت اقامت درشرایط هجرت طولانی ترشود، به همان معیار چانس برگشت ضعیف ترمیگردد. معضلات زنان، اطفال، جوانان و پیران دردیار هجرت بخصوص درکشورهای همجوار داستان رقت باردیگریست که بر دردهای فراوان این انفلاق مدهش می افزاید.

د پانو شمیره: له 6 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

آنهاييکه نتوانستند کشور را ترک کنند و مجبور به اقامت در شهر و قریه خود بودند، تحت فشارهای مختلف قرار گرفتند که در اثر جنگ و ویرانی شیرازه زندگی آنها کاملاً از هم پاشید، برخی از روی اجبار به حزب پیوستند و برخی در صف مجاهدین به جهاد علیه رژیم پرداختند که شرح داستان این بیجا شدگان داخلی و عقوبتی که از ناحیه گسترش دامنه جنگ بر آنها تحمیل میگردد و مثل کوچی از یک محل به محل دیگر پناه می جستند، از توان این مختصر بدور است.

3 - از نظر اقتصادی:

چهارده سال جنگ در برابر رژیم کمونیستی، بنیاد اقتصادی کشور را از هم متلاشی ساخت: ویرانی دهات، مزارع، باغها، جنگلات، سیستم آبیاری و کلیه منابع طبیعی و صنعتی، انهدام کامل ساختمانهای زیربنایی، فرار سرمایه های مادی و معنوی، سقوط حرفه های عنعنوی، انفلاسیون سرسام آور، فقدان مواد سوخت و انرژی، و بالاخره کمبود مواد حیاتی و صدها مشکل دیگر، کشور را به یک دشت سوزان و یک بیابان بی آب و علف تبدیل کرد که در آن نه لقمه نان و نه جرعه آب سراغ می شد و نه نشانه ای از آرامش وجود داشت. با آنکه مسئولان رژیم در این زمینه ها، سخن از پیشرفت و ترقی میزدند، ولی اگر کاری صورت گرفته باشد، بیشتر به منظور استحکام حزب و رژیم بوده، نه برای مردم. وقتی رژیم سقوط کرد، هیچ چیزی از خود بجا نگذاشت که بدردم بخورد. روی همین دلیل است که بعضی از اراکین حزبی پناهنده در کشورهای غربی شدند.



فقر در شهر کابل در دوران داکتر نجیب برای بدست آوردن یک قرص نان از نانوائی

4 - از نظر اجتماعی:

فقدان امنیت و قلت مواد غذایی و از بین رفتن مزارع و وسایل زندگی دردهات موجب شد تا هزارها فامیل روستائی مجبور به ترک دهکده های خود شوند و به شهرها روی آورند. انطباق جبری آنها با شرایط شهری، مشکلات تازه را برای مردم خلق کرد. تبعیض طبقاتی از نظر وابستگی به حزب و تقسیم حزبی و غیرحزبی پدیده جدیدی بود که با خود مشکلات تازه و جدی را در زندگی اجتماعی مردم و روابط ذات البینی آنها بار آورد و فضای اعتماد و صمیمیت را بطور کل در بین مردم خدشه دار کرد. قیود شبگردی دوامدار محیط اجتماعی را به زندان شبانه تبدیل نمود و آنقدر بر روحیات فامیلها فشار آورد که اغلب از فرط تنهائی و بیکیسی به انواع امراض روانی و عصبی مبتلا شدند. عزای دوستان گم شده و دور شده، فضای زندگی خانواده را اندوه بار ساخت. پالیسی تجرید فامیل و ایجاد نفاق و شقاق در روابط پدر و پسر، مادر و دختر و خواهر و برادر، سلامت و احساس باهمی فامیل

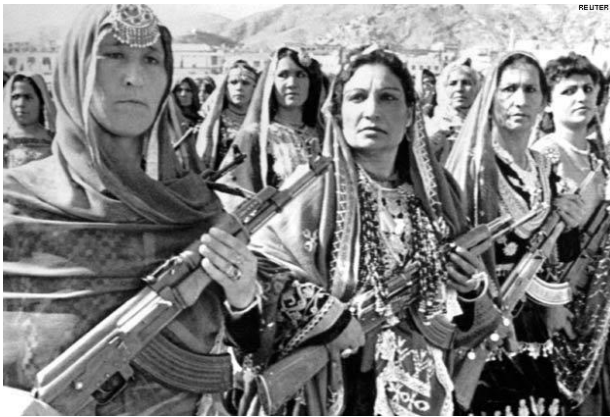
د پانو شمیره: له 7 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

را برهم زد. همبستگی، غمخواری و احترام فامیل را که از عمده ترین پایه های حیات اجتماعی کشور بود، مضمحل و از هم پاشیده ساخت.

از همه مهمتر با فرار و کشته شدن بیشمار مردان، وظایف زنان دشوار گردید و آنها مجبور شدند بر علاوه نقش مادر، نقش پدر و نفقه دهنده فامیل رابعهده گیرند. دزدی، جنگ و جدال و انواع فساد اخلاقی به اوج خود رسید و در قبال آن زندگی اطفال و نوجوانان بطور فاجعه آمیز تغییر کرد. فرهنگ جنگ، جای فرهنگ صلح را گرفت و اسلحه حاکم بر اوضاع شد.



اینها همه پی آمدهی از "انفلاق" ثور اند که متأسفانه در ادامه با آمدن تنظیمها و طالبان بر شدت اوضاع بیش از پیش افزوده شد که داستان مصیبت بار آن هنوز که هنوز است ادامه دارد.

پایان مبحث و تمت بالخیر

داکتر سید عبدالله کاظم

مورخ 8 جون 2017

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په خیر و لولئ